

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

علّت باطل بودن احتمال اوّل

عرض کردیم احتمال اوّل مطرح شده این است که مفهوم هر کدام از جملات شرطیه با منطوق دیگری تقيید بخورد؛ اطلاق مفهوم « إذا خفي الأذان فقصر » با منطوق « إذا خفي الجدران » تقيید بخورد. بیانی مرحوم نائینی دارند که در کلمات بزرگان دیگر مثل مرحوم بروجردی آمده است و آن این که مفهوم تابع منطوق است و استقلال در انشاء ندارد؛ اگر در موردی منطوق مقید بود، مفهوم هم مقید است؛ لذا، نمی توانیم بگوییم مفهوم فی نفسه اطلاق دارد و اطلاقش هم قابلیت تخصیص و یا تقيید را دارد. بنابراین، علّت آن که مرحوم آخوند و دیگر بزرگان اعتنایی به قول اوّل ندارند، این است که مفهوم تابع منطوق است و قضیه مستقلّی نیست.

علّت بطلان احتمال سوّم

احتمال سوّم این بود که « إذا خفي الأذان فقصر وإذا خفي الجدران فقصر »، به دلالت منطوقی ظهور در علّیت تامه مستقله دارند، و از آنجا که با هم تعارض یا تنافی دارند، ظهورات را از بین ببریم و بگوییم هر دو جزء العلّه هستند و علّیت ناقصه دارند. « إذا خفي الأذان والجدران » با هم می شود علّت تامه و اگر این مرکّب محقّق شود، قصر تحقق پیدا می کند.

عرض کردیم مرحوم آخوند در «کفایه» متعرّض نشده اند که چرا این احتمال منتفی است؛ مگر این که بگوییم می خواهند بفرمایند با عرف مساعد نیست. اما باید وجهش را ذکر کنیم.

علّت بطلان این احتمال آن است که در باب تعارض، آنچه منشأ برای تعارض است، باید از آنجا مشکل تعارض را حل کنیم. این که بگوییم این دو جمله باید به صورت « إذا خفي الأذان والجدران » باشد، یک جمع تبرعی و بلاوجه است و هیچ ارتباطی به منشأ تعارض ندارد.

توضیح آن که در باب تعارض الأدلّه می گویند تا زمانی که جمع دلّالی بین الدلیلین ممکن است، سراغ رفع تعارض از حیث سند یا جهت نمی رویم؛ هرچند از نظر سند یا جهت رفع تعارض ممکن باشد. در ما نحن فیه باید دید آنچه منشأ تعارض «إذا خفي الأذان فقصر» و «إذا خفي الجدران فقصر» شده است، چیست؟

منشأ تعارض در اینجا این است که مفهوم هر کدام در مقابل منطق دیگری قرار می گیرد و تعارض واقع می شود. درست است که اگر از نظر منطوقی، مسأله را به عنوان جزء العلة درست کنیم، تعارض بین دو دلیل از بین می رود، ولی منشأ تعارض، منطق ها نبودند که بگوییم باید بین منطوقین با واو عاطفه جمع کنیم.

علاوه آن که اگر این طور جمع کردیم، یک جمع بلا وجه است. به عبارت دیگر، دو اشکال در قول ثالث وجود دارد؛

یک اشکال این است که مورد تعارض منطوقین نیستند هرچند که اگر از این راه رفتیم، تعارض برطرف می شود؛ اما این مصحح این جمع نمی شود. این نکته ای است که باید خیلی دقت بفرمایید و در ذهن بسپارید؛ چرا که در موارد متعددی از فقه این معنا مورد استفاده قرار می گیرد. گاهی اوقات بین تعارضی که در دو روایت وجود دارد، جمع می کنند.

این جمع به حسب ظاهر مشکل تنافی بین الروایتین را حل می کند؛ ولی از نظر صناعی نمی توانیم آن را قبول کنیم؛ برای این که آن چیزی که منشأ تعارض است باید رفع شود. منشأ تعارض این است که بین مفهوم هر کدام و منطق دیگری تعارض به وجود آمده است؛ در حالی که این راهی که شما طی کردید مسأله را به عنوان تنافی بین المنطوقین حل می کند.

اشکال دوم این است که این جمع، جمع تبرعی است؛ یعنی سَلَمْنَا که تعارض بین المنطوقین هم باشد، جمعی که شما ذکر کردید، جمع تبرعی است که برای ما قابل قبول نیست؛ لذا، احتمال سوم هم در اینجا کنار می رود.

نظر به مرحوم محقق نائینی:

بعد از بیان نظر مرحوم آخوند، نظر دیگری که داده شده، نظریه مرحوم محقق نائینی قدس سره است. بیان ایشان این است که در اینجا دو اطلاق داریم که یک اطلاق، علّیت تامه مستقله را نتیجه می دهد؛ می گوید **خفاء الأذان علة تامه مستقلة، خفاء الجدران علة تامه مستقلة**؛ اگر بخواهیم از این اطلاق رفع ید کنیم، باید با واو عاطفه رفع ید کنیم و بگوییم: **«إذا خفي الأذان والجدران فقصر»**.

این اطلاق اول. از اطلاق دوم انحصار فهمیده می شود؛ یعنی می گوییم نه فقط **«إذا خفي الأذان»** علّت تامه مستقله است و شریک ندارد، بلکه بدیل هم ندارد؛ ولی در جایی که با واو عاطفه ذکر می شود، معنایش آن است که شریک دارد و جزء دیگری شریک آن در علّیت است. اگر بخواهیم از اطلاق دوم رفع ید، باید با «أو» ذکر گردد؛ یعنی گفته شود: **«إذا خفي الأذان أو الجدران»**، که این همان احتمال چهارم در کلام آخوند است.

مرحوم نائینی می فرماید ما دو اطلاق داریم و علم اجمالی داریم به این که باید از یکی از این دو اطلاق رفع ید کنیم؛ هیچ مرجّحی برای احد الطرفين نداریم، بنابراین این دو را کنار می گذاریم و سراغ قواعد دیگر می رویم؛ مبنی بر آن که اگر کسی از شهر خارج شد، «خفاء الأذان» شد اما «خفاء الجدران» نشد، یا «خفاء الجدران» شد اما «خفاء الأذان» نشد، قاعده این است که اصل عدم است. ما شک می کنیم که با «خفاء اذان» به تنهایی جواز القصر محقق می شود یا نه؟

اصل عدم است. نتیجه این می شود که از این راه به نتیجه احتمال سوم می رسیم که «خفاء اذان» به تنهایی و «خفاء جدران» به تنهایی فایده ای ندارد.

اشکال نظریه مرحوم نائینی

جوابی که به مرحوم نائینی داده می شود این است که با بیانی که برای نفي احتمال سوّم ذکر کردیم، دیگر نوبت به این علم اجمالی نمی رسد. در احتمال سوّم گفتیم که محطّ تعارض منطوقین نیستند که از راه نفي علیّت تامه وارد شویم؛ بلکه مورد تعارض، تعارض مفهوم هر کدام با منطوق دیگری است؛ لذا، اصلاً مجالی برای احتمال سوّم وجود ندارد.

بیان امام خمینی در مناہج

بعد از بحث کلام مرحوم نائینی، آخرین تحقیقی که باقی می ماند تحقیقی است که امام رضوان الله علیه در جلد دوم کتاب «مناہج الوصول» صفحه 189 تا 192 دارند. ایشان فرموده اند: اوّل ببینیم تعارض، اوّلاً وبالذات بین چیست؟ فرموده اند: به نظر ما تعارض اوّلاً وبالذات بین المنطوقین است و ثانیاً وبالعرض، مفهوم یکی با منطوق دیگری تعارض دارد. سپس می فرمایند: ببینیم منشأ تعارض چیست؟ بیان می دارند: منشأ تعارض این است که هر منطوقی دلالت بر انحصار دارد.

صورت های پنجگانه در کلام امام خمینی

مسأله را به پنج صورت بیان می کنند؛ در یک صورت، فرموده اند تعارض بین دو اصالة الحقيقة است؛ در دو صورت، تعارض بین دو انصراف است و در دو صورت دیگر، تعارض بین دو اصالة الاطلاق است.

در صورت اوّل که تعارض بین دو اصالة الحقيقة است، فرموده اند: اگر بگوییم انحصار معلول وضع است – (یعنی واضع ادات شرط را برای انحصار وضع کرده است) –، «إذا خفي الأذان» به دلالت وضعیه، بر انحصار دلالت دارد؛ «إذا خفي الجدران» هم به دلالت وضعیه بر انحصار دلالت دارد؛ این دو دلالت وضعیه – یعنی دو اصالة الحقيقة – با هم تعارض می کنند و هر دو کنار می روند؛ نه برای اوّلی و نه برای دوّمی مرجّحی نداریم؛ ما می مانیم و دو دلیل مجمل، پس باید سراغ اصول عملیه رفت.

صورت دوّم و سوّم آن است که بگوییم حصر را از وضع ادات نمی فهمیم، بلکه از انصراف می فهمیم. «إذا خفي الأذان» انصراف به انحصار دارد، «إذا خفي الجدران» نیز انصراف به انصراف دارد؛ لکن در صورت دوّم می گوییم ادات شرط برای علیّت تامه وضع شده است؛ امّا در صورت سوّم، ادات برای اصل ترتّب و لزوم بین التالی والجزاء وضع شده است.

در این دو صورت، تعارض بین دو انصراف است، لکن اصالة الحقيقة در هر کدام محکم است و هر کدام علّت تامه مستقله است؛ در این صورت، نتیجه اش همان نتیجه با حرف «أو» می شود.

مورد چهارم جایی است که بگوییم حصر را از اطلاق می فهمیم و ادات برای علیّت تامه وضع شده اند. در این صورت، تعارض بین دو اصالة الاطلاق واقع می شود و علیّت تامه در هر کدام باقی می ماند. نتیجه این مورد نیز همان نتیجه «أو» است. صورت پنجم آن است که علیّت تامه را از اطلاق استفاده کنیم و بگوییم خود ادات برای علیّت تامه وضع نشده اند، بلکه برای مطلق ارتباط وضع شده اند؛ بین دو اصالة الاطلاق تعارض می شود و کنار می روند.

اینجا فرموده اند حالا که این دو اصالة الاطلاق کنار رفت و مرجّحی در کار نبود، باید به اصول عملیه رجوع کنیم. این فرمایش امام به حسب صناعی انصافاً فرمایش محکمی است؛ از جهت صناعت علمی در بحث تعدّد شرط و وحدت جزاء، راهی غیر از

این نداریم که ببینیم قول به مفهوم (قول به حصر) را – چون مفهوم همان انحصار بود – از چه می توانیم استفاده کنیم؛ آیا معلول برای وضع است؟ معلول برای انصراف است؟ مربوط به اطلاق است؟ همان شقوقی که امام فرمودند.

به صورت کلی نمی توانیم بگوییم در بین این احتمالات، احتمال دوم درست است یا احتمال چهارم. طبق صناعت باید ببینیم پایه قول به مفهوم چیست؟ از همان راه وارد شویم و تکلیف این دو جمله را حل کنیم. انصافش این است که این تحقیق، از مختصات خود امام رضوان الله علیه است.

استفاده از اطلاق مقامي برای اثبات مفهوم

اما نکته ای که وجود دارد این است که قبلاً در بحث اثبات مفهوم، تمام طرقي که برای اثبات مفهوم بیان شده بود را ذکر و رد کردیم؛ گفتیم فقط یک راه باقی می ماند و آن اطلاق مقامي است. اطلاق مقامي یعنی این که بگوییم مولا در مقام بیان ذکر شرائط است، مانند اطلاق مقامي که در روایات بیانیه راجع به صلاة وارد شده است؛ مبني بر آن که اجزای صلاة – نیت، قیام، قرائت و... – را بیان می کند اما ذکر از سوره نکرده است.

در اطلاق مقامي مولا در مقام بیان ذکر خصوصیات است و قرینه ای هم بر خصوصیت مشکوکه نیاورده و تصریحی به آن نکرده است، لذا اگر شک کردیم سوره واجب است یا نه، می گوییم واجب نیست. در ما نحن فیه وقتی مولا در یک جمله گفته «إِذَا خَفِيَ الْأَذَانُ فَقَصِّرْ» و در جمله دیگر فرموده «إِذَا خَفِيَ الْجَدْرَانِ فَقَصِّرْ»، استفاده می کنیم که مولا در جمله اول، در مقام بیان تمام مراد نبوده و در نتیجه اصلاً این دو جمله برای ما مفهوم ندارد.

بر طبق مبنایی که ما اختیار کردیم مبني بر آن که اثبات مفهوم از راه اطلاق مقامي است، نتیجه آن می شود که در این دو جمله شرطیه اطلاق مقامي جریان ندارد و بنابراین مفهوم ندارد. این همان احتمال دوم در کلام مرحوم آخوند است. ما احتمال دوم را از این راه می پذیریم نه از راه این که عرف با این مساعد است؛ هرچند عرف هم مساعدت دارد.

شرط اطلاق مقامي که عبارت از قرینه برخلاف است، در اینجا وجود ندارد؛ لذا، اطلاق مقامي در اینجا جریان ندارد و این دو جمله اصلاً مفهوم ندارد تا نوبت به تعارض برسد. این تمام الکلام در تنبیه دوم، وصلي الله علي محمد و آله الطاهرين.